

# شهریاران گننام

## بخش نخستین

دیلمان

( جست‌وجوی کنکریان سالاریان )

نگارش

کسروی پشیرزی

عضو احسن علمی آسیای همایوی

چاپ نخستین

طهران

مطبعة « مدرن » طهران ۴

<http://dli.iit.ac.in>

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان

باز تکثیر از کتابخانه کتاب فارسی <http://www.KetabFarsi.com>

## بنام بردان آفریدگان

بجز بزرگان ایران و آشنایان فن تاریخ یوشیا نیست که تازیگان که در صدر اسلام ایران را بکشاده است و ایرانی و یرومندی ایشان در این سرزمین تا اوایل قرن سیم هجری بود . پس از آن فرمانروایی از خود ایرانیان در این گوشه و آن گوشه برخاسته کم کم بساط حکمرانی تازیگان را از ایران برچیدند و هنوز قرن چهارم به نیمه نرسیده بود که سراسر ایرات با استقلال خود برگشته دیگر نه کسی از بغداد بحکمرانی اینجا می آمد و نه دیناری باج از اینجا بخزینة بغداد فرستاده میشد . بلکه ایرانیان بر بغداد و عراق نیز حکم میراندند و از خلیفه جز نامی در میان نبود .

لیکن بهر حال ایرات از گزندى که از تازیگان دید فرست و آن شکوه و بزرگی را که پیش از اسلام داشت بار دیگر ندید . پادشاهی سترک و بهنادر ساسانیان که از فرات تا سیحون و از دریای هند تا دربند قفقز فرا می گرفت و بگفته خودشان « جهانی » بود « بکخدائی » (۱) ایندفعه بخش بخش گردیده در هر بخشی پادشاهی جداگانه بنیاد یافت . سلجوقیان و مغولان و امیر تیمور نیز با آنکه هر کدام بنوبت خود ایران را از این سر تا آنسر بکشاده حکمرانی

(۱) در کارنامه اردشیر بابکان ملوک الطوائف را « شهرشهر خدایان » با خدایان شهرشهر و خلاف آرا بکخدائی می نامد . آخر شماران که حضور اردشیر را پیشین گوئی میکنند میگویند : خدائی و پادشاهی بدآبد و بسیار مرخصان می کشد جهان را بار به بکخدائی می آورد .

..... (ج) .....

بیرومندی بنیاد گذاردند ریشه ملوک الطوائفی را از این خاک کندن توانستند. تا در زمان صفویان پادشاهان توانای آنخاندان از شاه اسماعیل و شاه عباس بنهنگ برآید يك پادشاهی ساختن سراسر ایران بسیار کوشیده بیشتری از خاندانهای فرمانروائی را که بازماندگان ملوک الطوائفی بودند برانداختند. چنانکه در اواخر پادشاهی ایشان کمتر نشانی از آن ترتیب باز مانده بود. سپس هم اگرچه آشوبهایی بسیار در ایران برخاسته بارها بساط ملوک الطوائفی گسترده شد لیکن در هر بار این بساط دیر نپائیده زود برچیده شد.

شاید بسیاری باور نمایند که از سال سیام هجری که سال مرگ یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است تا سال ۱۳۴۴ که تاریخ برافتادن قاجاریان میباشد در درون حدود طبیعی ایران بیش از یکصد و پنجاه خاندان با استقلال یا نیمه استقلال پادشاهی کرده اند و از میان ایشان تنها چهار خاندان سلجوقیان و مغولان و صفویان و نادرشاه را میتوان گفت که بر سراسر ایران حکمروا بودند. از دیگران طاهریان، سامانیان، صفاریان، غزنویان، بویهیان، خوارزمشاهیان، قویونلوئیان، آق قویونلوئیان، زندیان، قاجاریان، گرچه پادشاهان بزرگ و بنام بودند هیچکدام بر سر ایران و زیر فرمان نداشتند. آندیکران هم جز خاندانهای کوچکی نبودند که هرکدام بر یک یا دو ولایت فرمانروا بودند.

چه بسا بوده که در یکزمان بیش از ده پادشاه مستقل در ایران حکمروا بوده اند. برای گواه پادشاهان سال ۴۲۰ هجری را در اینجا نام میبریم: در آغاز این سال سلطان محمود غزنوی در غرنه، قدرخان

در بخارا ، منوچهر پسر قابوس در گرگان ، با حرب زرین کمر در رستمندار ،  
مجدالدوله دیلمی در ری ، علاءالدوله کاکویه در پاهان ، ابراهیم پسر  
مرزبان کنکری در تارم ، وهسودان روادی در تبریز ، فضلون شدادی  
در گنجه ، شروانشاه در شروان ، ابوکالیبجار دیلمی در شیراز ، ابوالقوارس  
دیلمی در کرمان ، جلالالدوله دیلمی در بغداد تا نواحی کرمانشاهان  
پادشاهان رسمی و مستقل بودند .

اگر گفته کارنامه اردشیر را که میگوید : « پس از مرگ  
اسکندر رومی در ایرانشهر دو یست و چهل کدخدای بود » راست ندانسته  
باور ننمائیم باید گفت که از آغاز تاریخ ( تاریخی که امروز در  
دست است ) هرگز اینگونه ملوک الطوائفی در ایران نبوده است .  
و چون این پادشاهان یا شهرخدایان فراوان با هم ساخته پیوسته  
بزد و خورد و کشاکش برمیخواستند و سراسر کشور پیوسته گرفتار قنده  
و غوغا بود از اینرو میتوان گفت که یکی از علت های ویرانی ایران  
این ترمیب ملوک الطوائفی بوده است .



ایرانیان باستان گویا تاریخ را تنها سرگذشت و داستانی  
پادشاهان و فرمانروایان می پنداشتند و از اینجاست که کتاب های  
تاریخی را « خداینامه » ( ۲ ) یا « شاهنامه » می نامیدند . افسانه ها و  
داستانها هم که از خود یادگار گذارده اند همگی در باره پادشاهان است .  
بیشتری از مورخان دوره اسلام نیز از روی همین عقیده جز بسرودن

---

( ۲ ) معنی اصلی خدا و پادشاه است .

سرگذشت فرمانروایان و پادشاهان و داستان جنگها و کارهای ایشان  
نیرداخته اند .

از گفتن بی نیاز است که این عقیده و سلیقه درخور خرده گیری  
و نکوهش میباشد و میدان تاریخ بسیار پهناورتر از آن است که اینان  
پنداشته اند . لیکن بهر حال توان انکار نمود که سرگذشت پادشاهان  
و فرمانروایان و داستان کارها و جنگهای ایشان بخش عمده و بزرگی  
از تاریخ است . بویژه در سرزمین شرق که همواره سررشته کارها  
در دست پادشاهان و شهریاران بوده توده مردم چنانکه « رعیت »  
یا « چرنده » نامیده میشوند همچون گوسفندان رام و زیر دست  
چوپانان مهربان یا نا مهربان خود زیسته کمتر اختیاری در دست  
داشته اند .

اگر تاریخ را تنه یا پیکره ای پنداریم باید گفت سرگذشت  
پادشاهان استخوان بندی آن پیکره میباشد . گذشته از کارهای دیگر  
حال عمومی کشور و چگونگی آن - از حیث استقلال و آزادی یا  
بستگی و بندگی ، آسایش و ایمنی یا شورش و آشوب ، آشتی و دوستی  
با همسایگان یا جنگ و دشمنی - که خود پایه و بنیاد تاریخ است  
دانسته نمیشود جز از راه سرگذشت و داستان پادشاهان .

مثلاً اگر بخواهیم بدانیم که ایرانیت در صدر اسلام کی  
و چگونه کردن خود را از یوغ حکمرانی نزیکان آزاد ساختند راهی  
جز این نداریم که تاریخ و داستان فرمانروایان نومی را که در قرنهای  
سوم و چهارم هجرت در این گوشه و آن گوشه یرن بر خاسته اند  
تحقیق نماییم .

..... ( و ) .....

یا اگر بخواهیم حال ایمنی و آرامش کشور را در نیمه قرن یازدهم مثلاً بدانیم تاچاریم تحقیق نمائیم که شاه صفی پادشاه آنزمان تا چه اندازه توانا بوده ؟ آیا کسی بنا فرمائی او برخاسته بود یا نه ؟ با ترکان یا دیگر همسایگان جنگ داشته یا نه ؟

باری بی گفتگوست که روشنی تاریخ پس از اسلام ایران بسته به تحقیق تاریخ و داستان همه خاندانهاست که در اینمدت در این سرزمین حکمرانی و فرمانروائی داشته اند و در این باره هرچه بیشتر تحقیق نمائیم بر روشنی تاریخ ما خواهد افزود . ولی افسوس که بیشتری از این خاندانها معروف نیستند و در تاریخهایی که امروز در دست هست - از تازی و پارسی ، از خطی و چاپی - هرگز نام برده نشده اند .

حمدالله مستوفی و میرخواند و خواندمیر و حافظ ابرو و سید یحیی سیفی قزوینی و دیگران که بکمان خود تاریخ عمومی نگاشته اند و از آدم و حوا آغاز سخن مینمایند از فرمانروایان پس از اسلام ایران جز بیست و اند خاندان معروف و بنام را یاد نمیکنند . تاریخهای خصوصی هم که در دست است بیشتر در باره همین خاندانهاست . دیگران که صد خاندان بیشتر اند از قلم این مورخان افتاده و از یاد خوانندگان فراموش شده است .

تا آنجا که ما میدانیم از مورخان ایرانی تنها کسی که بتاریخ خاندانهای ناشناس پرداخته و سرگذشت و داستان ایشان را تا آنجا که میتوانسته در کتاب خود گرد آورده خلیفه عبیدی بیک از مؤلفان

دوره صفویان است در کتاب خود « تکملة الاخبار » (۳) . از مورخان اسلامی هم منجم باشی (۴) در کتاب خود بنام « صحائف الاخبار » بگرد آوردن خاندانهای فرمانروائی اسلامی ( که از جمله آنها خاندانهای فرمانروائی ایران است ) بسیار کوشیده .

خلیفه عیدی بیک چون از کارکنان دربار شاه طهماسب بوده و در اواخر زندگی در اردبیل بگوشه نشینی پرداخته معلوم است که کتابخانه های دولتی صفویان و کتابهای بقعه شیخ صفی کمک مهمی باو کرده . منجم باشی نیز در اسلامبول دسترس بکتابخانه های مهم آن شهر سترک داشته است . بهر حال کتابهای این دو مؤلف قیمت دیگری در عالم تاریخ اسلام و ایران دارد .

کتاب عیدی بیک گویا صحیحتر و بهتر باشد (۵) . ولی کتاب

---

(۳) تنها نسخه ای که از این کتاب گرایجا سراغ داریم در کتابخانه آفای حاجی حسین آه منکی ست در مشهد . مؤلف در دیباچه خود را العبد الفقیر العتیر المسکین علی الملقب بزین العابدین عقی الله عنه وعن ائمه عبد المؤمن بن صدر الدین می خواند . در ضمن حوادث سال ۹۳۷ شرحی می نویسد بخلصه اینکه در سال مذکور وی از درس فقه و اصول دست کشیده پست وزارت سلطن محمد میرزا که در همانسال زایل شده بود برگزیده شده سپس بدفترخانه همبونی وارد شده و بچراگه در ارباب حساب درآمد سنس در سال ۹۷۳ از منصب دیوانی کناره جسته در اردبیل گوشه نشینی اختیار کرده کتب خود را نیز در همان زمانها بنام بریدن خانه دختر شاه طهماسب تألیف نموده . عیدی به سعری اوست و بهین نام خلیفه عیدی یات معروف بوده است .

(۴) رئیس المنجمین درویش احمد اندلی از نزدیکان سلطن محمد سیه بوده . اصل کتاب او گویا در سنه ۱۰۰۰ هجری قمری آرزو که نیبه قندی کرده و در سنه ۱۰۰۰ در اسلامبول چاپ شده داریم و مقصود ما از تاریخ منجمه باشی همه جا همین ترجمه است .

(۵) نسخه این کتاب را یکبار و نیبه بیس دیده و در هنگام گذرش در دسترس

منجم باشی بزرگترین و جامعترین کتابی است در این باره . با اینهمه در آن کتاب بیش از چهل واند خاندان ایرانی یاد نشده . در اینمقدار هم مؤلف مذکور گاهی چندان باجمال و کوتاهی گزیده که گوئی مقصود فهرست نامهای پادشاهان بوده نه سرودن تاریخ و داستان ایشان . و گاهی بك یا چند تن از پادشاهان یكخاندان را از قلم انداخته و نام نبرده . گذشته از همه اینها در بیشتر جاها دچار سهو ها و لغزشهای مهم شده و از حقیقت بسی دور افتاده است .

از اینجا میتوان دانست که وسیله برای تحقیق حال خاندانهای ناشناس چه اندازه کم داریم و برخلاف عقیده بسیاری که می گویند تاریخ پس از اسلام ایران روشن و معلوم است چه تاریکیها و ابهامها در همین دوره تاریخ خودمان داریم .



شرقشناسان دانشمند اروپا که بتحقیق تاریخ ایران می کوشند بسیاری از ایشان در باره اینخاندانهای پادشاهی کارش وجستجو نموده تألیفهای سودمند پرداخته اند . خاندانهای بسیاری را که در کتابهای تاریخی ما - حتی در کتاب منجم باشی - از قلم انداخته اند و تنها در برخی کتابها در ضمن دیگر حوادث و داستانها در اینجا و آنجا نامهای پادشاهان ایشان برده میشود این مؤلفان تحقیق نموده از این خیرهای پراکنده و از سکه ها و کتیبه ها تاریخ برای آنها درست کرده اند . نگارشهای مورخان ایران را نیز بمحك خرده بینی زده بسیاری از سهو ها و لغزشهای ایشان را تصحیح نموده اند . شناختن

نداختیم اینست که در باره آن شرحی بتفصیل نگاشته ایم .



اینخاندانها در حقیقت رشته مهمی از فن ایران شناسی است .  
ولی با همه زحمتهای که این دانشمندان کشیده و کوششهای  
فراوان که تا کنون کرده اند هنوز جای آنست که صدها عمر صرف  
اینموضوع گردیده تحقیق و جستجوی بیشتر و بهتر ~~ص~~ کرده شود .  
چه خاندانهای بسیاری را با کوشش و جستجو از کتابها و از دیوانهای  
شاعران میتوان بدست آورد که در بزرگترین و جامعترین تألیفهای  
شرقشناسان هرگز نام برده نشده اند (۶) .

وانگهی تحقیقهایی که شرقشناسان اروپا تا کنون در اینموضوع  
کرده اند نتوان گفت که از هر حیث کامل و درست است . بلکه با  
اندک دقت و جستجو میتوان دریافت که نقصهای بسیار و سهوها و  
لغزشهای فراوان در نگارشهای ایشان است که باید کم کم و بتدریج  
تصحیح و تکمیل شود .

از نتیجه های گریزناکه که شرقشناسان از تلاش و جستجوی خود  
تا کنون برداشته و اینهمه خدمت بتاریخ ما کرده اند بخوبی میتوان  
دانست که خود ما نیز اگر بکوشش و تلاش برخیزیم نتیجه های دیگر  
در دست خواهیم داشت .

ما باید راه و طریقه را از این دانشمندان یاد گرفته بتحقیق  
تاریخ کشورمان بکوشیم . در بره اینخاندانها نیز هرچه بیشتر کوشیده  
شود بر روشنی حل و تدوین آنها خواهد افزود . نویزه که اکنون

---

(۶) آخرین و جامعترین تألیف شرقشناسان در اینموضوع گوگول که V. Z. Gogol است  
که بشماره Manuel de genealogie et de chronologie نامیده و چاپ و  
نموده است .

در طهران کتابخانه های بزرگ و مهمی - همچون کتابخانه مجلس و کتابخانه آقای حاجی حسین آقا ملکی - بنیاد یافته که نسخهای خطی کمیاب را در دسترس ما میگذارند و روز بروز سکه های کهنه از زیر خاک بیشتر بیرون آمده وسیله کار از هر حیث فراوانتر می گردد .

همچنین ما میتوانیم از کتابهای دیگر ملت ها که از باستان رابطه تاریخی با ایران داشته اند - بویژه از تاریخهای ارمنیان و گرجیان و از برخی کتابهای سریانی و از تاریخهای روم شرقی در این باره استفاده های بسیار بنمائیم .



از جمله نگارنده ناچیز این کتاب در باره چندی از خاندانهای نامعروف از مدتها بکاوش و جستجو پرداخته تحقیق حال و تاریخشان نموده ام . برخی از اینخاندانها را نه تنها مورخان ما نگاشته اند شرقشناسان اروپا نیز شناخته اند و تاریخشان را که پاک از میان رفته بود من زنده گردانیده ام . برخی دیگر را هم اگرچه شرقشناسان شناخته و در تألیفهای خود نگاشته اند ولی چون تحقیقهای ایشان ناقص بود من بتکمیل پرداخته بسیاری از لغزشهای ایشان را تصحیح کرده ام .

و چون سالها زحمت اینکار را برده و خوشبختانه به نتیجه های نیکو رسیده ام از چندی پیش بتألیف بکرشته کتابی بنام « شهریاران گمنام » آغاز کرده و سه بخش آنرا بانجام رسانیده ام . در بخش نخستین که اینک چاپ آن بیابان رسیده سه خاندان جستانیان و کنکریان

..... (یا) .....

وسالاریان را که هر سه دیلمی و خویش و نزدیک هم دیگر اند نگاشته و در بخش دوم که بچاپ آن نیز شروع شده از روادیان آذربایگان گفتگو کرده ام. بخش سوم که آن نیز بزودی چاپ خواهد شد در باره شادادیات اران است. ولی کتاب بخشهای چهارم و پنجم بلکه ششم و هفتم نیز خواهد داشت که بیاری بزودان چند خاندان دیگر را خواهیم نگاشت.

در این بخش در مقدمه شرح فصلی از حل و چگونگی دیلمان در اواخر پادشاهی ساسانیان و در قرنهای نخستین سلاه نگاشته ایم. این رشته تاریخ دیلمان را نیز تاکنون کسی تحقیق نکرده و از تاریخهای ما آگاهی درست، بلکه هیچگونه آگاهی در اینموضوع نتوان یافت. بلکه باید گفت که مورخان ما از تاریخ دیلمان جز سرگذشت و داستان بویجیان و زیاریان را نشناخته اند. شهرهای دیلمی که در گذشته و میهم و شهره را از تاریخ و کتیبه های تاریک آن برداشته و نوشته به تحقیق مجملی در دوره این بیت دوره میم - دوره پوری - تاریخ دیلمان بنماییم.

در این بخش نخستین و در بخشهای دیگر در هیچ جا به سهوهای شرقشناسان و مؤلفان دیگر متعرض نشدیم آنچه را که عقیده خود راست و درست دانسته ایم نگاشته ایم (مگر در بعضی بخش دوم که اشتباه شرقشناسان را در دوره رو دیون و ملت شده حتمه نشدن آنرا را با تفصیل نگاشته ایم). چه این تعرض را فائده نبود. درین معاصی را در اینجا برای آن می نگاریم که خوانندگان آنرا درستی و در نوشته های ایشان در گونه خواهند یافت سهو و زجانب و پنگاشته

و نه پندارند که ما کتابهای آموختگان را ندیده ایم .  
 هر مؤلفی که در این رشته از تاریخ ایران یا در رشته های  
 دیگر که راهی برای تحقیق جز کاوش و جستجو نیست بتألیف پردازد  
 ناگزیر از این سهوها و لغزشهاست . چه موضوع نه تاریخ نویسی  
 بلکه « تاریخ پدید آوردن است » . باید در نتیجه یکرشته جستجو  
 و تلاش تاریخی پیدا کرد . همان داستان برخی دانشمندان حیوان  
 شناس است که استخوانهای کهنه و پراکنده ای را با زحمت فراوان  
 از اینجا و از آنجا از زیر خاکها در آورده از پیوند کردن آنها بیکدیگر  
 « اسکلت » یا استخوان بتدی یکی از جانوران نا بودی یافته باستان را  
 پدید می آورند .

این مؤلفان نیز خبرهای پراکنده و مبهم را که در نظر نخستین  
 حتی ارتباط آنها با یکدیگر معلوم نیست از کتابها و دیوانهای شاعران  
 و از سکه ها و کتیبه ها گرد آورده از سنجیدن آنها با یکدیگر تاریخی  
 برای خاندانهای فراموش شده درست می نمایند . پس شکفت نیست که  
 نقصها و سهوهای بسیار در کتابهای ایشان دیده شود !

در نگارشهای ما نیز شاید سهوهای فراوان هست و چنانکه ما  
 لغزشهای دیگران را تصحیح کرده ایم دیگرانی هم باید لغزشهای ما را  
 تصحیح نمایند که این زحمت ها و تلاشها روی هم آمده سرانجام  
 نتیجه بهتر و درست تر بدست آید .

کسروی بشیرزی

## کتاب ابن اسفندیار و کتاب مولانا اولیاء الله

کتابهاییکه ما از مطلب ها یا جازتهای آنها در این کتاب آورده و در متن یا در پای صفحه ها نامهای آنها را برده ایم همگی کتابهای معروف است و بیشتر آنها چاپ شده . مگر دو کتاب که در این صفحه ها بنام « نسخه اصل و یگانه تاریخ ابن اسفندیار » و « نسخه یگانه تاریخ مولانا اولیاء الله » قید کرده ایم و در اینجا باید شرحی در باره آنها داد . (۱)

تاریخ ابن اسفندیار یکی از کتابهای معروف است که شرقشناسان بزرگ اروپا از مستر ریو و پرفسور دارمستیر و میو دارن و دیگران استفاده از آن کرده و پرفسور براون آنرا با اندک اختصاری با انگلیسی ترجمه و بنام *An abridged translation of Ibn Isfandyar's History of Tabaristan.* چاپ نموده است .

اصل فارسی این کتاب اگرچه تا کنون چاپ نشده نسخهای خطی آن فراوان میباشد . از جمله تا آنجا ما میدانیم هفت نسخه از آن در کتابخانه های اروپا هست ( چهار نسخه در لندن دو نسخه در این گرادیت نسخه در پاریس ) . ولی همگی این هفت نسخه و نسخهای معروفی که در طهران هست گویا از روی یکدیگر نوشته شده و بهرحال برکت همگی به نسخه ایست که از ورقهای آن در چند جا افتاده بوده و رو نویسان ملتفت نشده با همان حال برو نویسی برداشته و مطلب هائی را که ارتباطی با هم نداشته اند بهم پیوند کرده اند و بدینسان این نسخها انتشار یافته بی آنکه کسی ملتفت این عیب آنها بشود . کسی از شرقشناسان مذکور نیز این نقص نسخها را دریافته بلکه مستر ریو بعزت بی بردن بین افتادها در تحقیق خود در باره عبد الرحمن سرعی بزادای مؤلف ، کمال البلاغه دچار اشتباه شده و او را همعصر قابوس شمرده (۲) . همچنین پرفسور براون

(۱) این شرح خلاصه مطلب هائی است که نگارنده کتاب در ضمن مقالهای بیابنی ، تواریخ طبرستان و یادداشت های « در سال ۱۳۴۱ » در نوپهار هفتگی در باره کتاب ابن اسفندیار و ترجمه انگلیسی آن و برخی تریضه های دیگر مؤلفان چاپ کرده ام .

(۲) برای تفصیل این اشتباه مستر ریو و اشتباه های فراوان بیشتر پرفسور براون

..... (بد) .....

در ترجمه کتاب بانگلیسی هرگز ملتفت این نکته نبوده در جاهای سقط عبارتها را با همان حال نقل بانگلیسی نموده بی آنکه بدانند که اینسو و آنسوی مصطب سازی با هم ندارد .

در سال ۱۳۴۱ نگارنده ناچیز مقالهایی بعنوان « تواریخ طبرستان و یادداشت های ما » در جرید هفتگی نوپهار چاپ کرده از جمله این سقطهای تاریخ این اسفندیار را شرح داده و نوشته بودم که باید نسخه اصلی و درست این کتاب را از خانوادهای قدیم مازندران بدست آورد . فضا را در همان روزها سفری از طهران بزرگان کرده در آنجا دوست ارجمند دیرین خود آقای کیانی را که در عالم شعر و ادب از استادان است و بدران و نیاکاش از نور مازندران بوده اند دیدار نمودم و خوشبختانه معلوم شد که ایشان نه تنها نسخه اصل و درست کتاب این اسفندیار بلکه نسخه - تاریخ روایات مولانا اولیاء الله آملی را نیز که تا آروز نایاب و نادر بود شمرده می شد در کتابخانه خود در طهران دارند .

از مارس که آقای کیانی بطهران باز آمدند بنام دوستی و خدمت بعالم تألیف اصل هر دو نسخه را در دسترس من گذارده اجازه هرگونه استفادۀ داده اند که این مردانگی ایشان در خور همه گونه ساسگذاری است . در این کتاب هم در همه جا مقصود از کتب این اسفندیار و کتاب مولانا اولیاء الله همین نسخه است .

نسخه کتب این اسفندیار چند صفحه از آغاز خود کم دارد که باید از روی نسخهی معروف توبه نه کامل بود . اما کتب اولیاء الله از آغاز تا انجام درست است و افتده ندارد . ولی هر دو کتب غمضهای فراوان دارد که اگر چاپ کردن بخواهیم باید تصحیح شود .

---

مقالهی مذکور در نوپهار هفتگی سال ۱۳۴۱ دیده شود .

# بخش نخستین

دیلمان

یک مقدمه و سه گفتار

## مقدمه

دیلمان و دیلمستان : ولایت جنگلی و کوهستانی که در نقشه امروزی ایران گیلان نام دارد در زمان ساسانیان دیلمان یا دیلمستان معروف بود. چه این ولایت از روزی که در تاریخها شناخته شده نشیمن دوتیره مردم بوده که تیره ای را « گیل » و دیگری را « دیلم » می نامیدند. گیلان با تیره گیل در کشورهای دریای خزر در آنجاها که اکنون رشت و لاهیجانست می نشستند و با آذربایگان و زنگان نزدیک و همسایگان بودند. ولی دیلمان در کوهسار جنوبی آن ولایت در آنجاها که اکنون رودبار و الموت است جای داشته بیشتر با قزوین و ری همسایه و نزدیک بودند.

این دوتیره گویا از یک ریشه و نژاد بوده اند. و شاید چنانکه بظلمیوس دانشمند معروف یونانی نوشته از تیره های « ماد » بوده بانبستی با آن طایفه داشته اند. ولی در زمان ساسانیان و اوائل اسلام که در این کتاب موضوع گفتگوی ماست و عمده شهرت و معروفی این مرده از آن زمانها شروع کرده دوتیره مذکور از هم جدا و دیلمان یا تیره دیلم از هرچیت بزرگتر و معروفتر بوده اند. و از اینرو سراسر ولایت را بشام

ایشان دیلمان یا دیلمستان خوانده چه بسا که همه مردم آنجا (گیلان را نیز) دیلم می نامیده اند. از اینجا است که در نوشته های دوره ساسانی و کتابهای اوائل اسلام کمتر بنام «گیل» برمیخوریم و بیشتر نام «دیلم» و «دیلمان» است. همچنانکه اکنون برعکس آن دورها سراسر ولایت بنام «گیلان» معروف و همه مردم آنجا بی تفاوت «گیل» یا «گیلک» نامیده میشود و نام دیلم از میان رفته است. (۱)

اما در این کتاب ما ولایت را همه جا دیلمستان خواهیم خواند و مقصود ما از دیلمان همگی مردم آن ولایت است چه گیل و چه دیلم مگر آنجا که از گیلان (تیره گیل) جدا گانه نام ببریم.

**دیلمان در زمان ساسانیان:**  
دیلمان مردم جنگی و دلیر و در فن رزم بمهارت معروف بودند و از نخست در پناه جنگل و کوهستان

خود که از سخت ترین و استوارترین قطعه های ایرانست خود سر و آزاد زیسته زیر فرمان حکمرانان و پادشاهان ایران کمتر می رفتند. بلکه چنانکه مورخان صدر اسلام نگاشته اند در زمان ساسانیان (و شاید در روزگار اشکانیان و هخامنشیان هم) این مردم نه تنها فرمان پذیر و باجگزار پادشاهان ایران نبوده خود سر و باغی میزستند بلکه چه بسا که از کوهستان خود بیرون تاخته در شهرها و ولایات ما تهاجرات می توانستند بچپاوند و تراج می برداختند. و حکمرانان ایران دست بر سر زمین آنان نداشته: گزیر دزهائی ساخته و لشکرهائی در برابر آن طایفه نشانده بودند.

(۱) تیره دیلم در قرن هشتم هجری وجود داشته و از تیره گیل

جدا بوده است. در قرن مزبور کیبک زیدی انبوهی از آنان را کشتار کرد.

(در تاریخ کابل به سید حبیب الدین دیده شود) و گویا آنچه باز مانده با

کابل در آمیخته و در آنجا از میان رفت. ولی بی گفتگو است که گیلان

امروزی - ریزان و زاسک - بر دو تیره اند.



بلاذری می نگارد قزوین پیش از اسلام دزی بود و پیوسته لشکری از ایرانیان در آنجا می نشست که با دیلمان هنگام جنگ بجنگند و هنگام آرامش جلو دزدان و راهزنان آنان بگیرند. ( ۲ )

مسعودی می نگارد در چالوس ( مازندران ) دز استوار و بزرگی بود که پادشاهان ایران بشیاد نهاده و پیوسته لشکری در برابر دیلمان می نشانند و این دز بریا بود تا داعی ناصر کبیر ویران ساخت. ( ۳ )

یاقوت دبهی را در نه فرسخی شهر زور « دیلمستان » نامیده میگوید جهت این نام آن بود که در زمان ساسانیان دیلمان هر گاه که برای تخت و تزیرون می آمدند در این دیه بنگاه ساخته برای تاراج اطراف پراکنده می شدند و چون از کار خود می پرداختند در این جا گرد آمده سپس بکوهستان خود بر می گشتند. ( ۴ )

از پاره هاخذ های ایرانی نیز این مصطب مدن است که دینمان از نخست خودسر و بدی زیسته زیر فرمان حکمران بران نمی رفته اند. فخرالدین اسعد گرگانی در مثنوی و بس و در همین که اصل آن کتبی بوده بزبان پهلوی و وی بیارسی نظام کرده در گریختن را امین و ویس بکوهستان دیه در شعر هائی که در اینجا می آوریم از مردنگی و جنگجویی و دلیری دیلمان وصف بسیار کرده می گوید هرگز پادشاهی بر سر زمین آن دست

( ۲ ) فوج البلدان بلاذری ج ۱ مصر ص ۳۲۹ - این مصطب را مسعودی و ابن اثیر نیز گفته اند. ( ۳ ) مروج الذهب داسن ص کبیر - این مصطب را ابن اثیر نیز نوشته. ( ۴ ) معجم البلدان گفته که دیلمستان در آذربایجان نیز در واحی سمدس جایی بوده که در ریختن قهر رومی دیلمستان نامیده شده و اکنون درین دیلمستان معروف است شرحی که یاقوت در پاره دیلمستان شهر زور نوشته در پاره اینجا نیز می توان حمل داد.

نیافت و ظاهر آنست که این جمله‌ها در اصل پهلوی آن کتاب نیز بوده است:

درفش نام او بر آسمان شد	زقروین در زمین دیلمان شد
برو در لشکری از گیل و دیلم	زمین دیلمان جائی است محکم
ز نند از دور مردم را باواز	بتاری شب از ایشان تاوگ انداز
بزخمش جوشن و خفتان گذارند	گروهی تاوگ استبر دارند
چو اندازد کمانور تیر پرتاب	بیندازند زوبین را که تاب
جهان از دست ایشان شد پربشان	چو دیوانند گاه کوشش ایشان
چو دیواری نگاریده بصد رنگ	سپر دارند ایشان در که جنگ
ز مردی سالومه بام بچنگ اند	ز بهر آنکه مرد نام و ننگ اند
کجا بودند شاه هفت کشور	از آدم تا کنون شاهان می مر
نه با کشور بران مردم نهادند (۴)	نه آن کشور به بهروزی گشادند
بدان یک شاه کام دل نراند است. (۵)	هنوز آنمرز دوشیزه بماند است

### دیلمان و تازیان:

پس از پیدایش اسلام و بر افتادن پادشاهی ساسانیان که سر تا سر ایران از رود فرات تا رود جیحون و از خلیج فارس تا قفقاز و در بند بدست تازیان افتاد در رشته کوهستان البرز مردمانی (۶) که عمده ایشان دیلمان و تیوران (۷)

(۵) سنوی ویس و رامین نسخه چاپی ص ۳۸۵.

(۶) از جمله « موغان » و « تالشان » بودند که مورخان اسلام « موغان » و « طلیسان » نگاشته اند. همچنین طایفه بنام « پیر » که اکنون نشانی از او باز نمانده. (۷) نام قدیم مردم مازندران « تیور » و نام فارسی آنولایت هم « تیورستان » است چنانکه در سکه هائی که در قرنهای نخستین و دوم هجرت در ولایت مذکور بنام پادشاهان بومی یا بنام حکمرانان مسلمان زده اند و اکنون بفرآوانی موجود است همه جا نام ولایت با خط پهلوی « تیورستان » است. « طبرستان » عرب این کلمه و طبری عرب « تیوری » است.

(یا مردم طبرستان) بودند تازیان را بسر زمین خود راه نداده بوج  
بندگی آنان بگردن نپذیرفتند و با همه زور و توانائی که در آنوقت کشور  
کشایان تازی را بود و کوه و دشت از سهم و هیبت ایشان می لرزید مرده  
این يك قطعه کوهستان رام و زبون ایشان نشده استقلال و آزادی خود  
از دست ندادند.

ولی تیوران با آنکه از هر حیث بزرگتر و نیرومندتر از دیلمان  
بودند با تازیان بیمان آشتی بسته نرک جنگ و دشمنی گفتند و پس از  
حدنی هم تازیان با هر تلاشی بود بولایت ایشان در آمده سراسر دشت و  
هامون آنجا را تصرف نمودند و تنها در برخی کوهسارها بود که پدشاهی  
از بومیان حکمرانی و استقلال داشتند [ بشرحیکه در تاریخها نگاشته  
است ]. اما دیلمان برخلاف تیوران در دشمنی و کینه ورزی با تازیان  
سخت ایستاده گرد آشتی و طلب زینهار نگردیدند. و بدین اکتفا نکردند  
که در کوهستان خود آزاد زیسته از تعرض دشمنان آسوده باشند بلکه  
هنگام فرصت بر تازیان و مسلمانان تاخته از کشتار و تاراج دریغ نمیکردند.  
این بود که تازیان قزوین را بدانسان که در زمان ساسانیان بود  
لشکرگاه یا « نغر » قرار داده سپاهی از غزبان و مزابض در برابر  
دیلمان بنشانند.

تا اواخر قرن سیم هجری این ترتیب میانه دیلمان و مسلمانان بر  
قرار و بیش از دوست و پنجاه سال ( بویژه تا اواخر قرن دوه ) جنگ  
و زدوخورد پیدایی در کار بود. دیلمان از بزرگترین و سهمندگترین  
دشمنان اسلام شمرده می شدند و نام دیلم همه جا معروف ( ۸ ) و همه

---

( ۸ ) ضبری و ابولفتح اموی در داستان گریز و شهادت امام حسین  
بن علی نوشته اند که روز نهم محرم امام از عمر بن سعد یکسب مهبت  
خواست و عمر در دادن مهبت تردید داشت یکی از سرکردگان شکرپوی گفت  
« سبحان الله اگر ایندن شیمی بدند و این خواست از تو بگیرند تو برستی تیری ! »

و هجوم نا بهنگام و بیباکانه آن گروه ضرب المثل بود. ( ۹ ) خلفاء هر کرا  
 بوالیگری جبال ( عراق عجم ) می گماردند مهمترین وظیفه او بود که با  
 دیلمان جنگ کرده جلو تاخت و هجوم آنان بگیرد.

در همین زمانهاست که حدیثهایی از زبان پیغمبر [ ص ] در  
 فضیلت قزوین و ثواب نشستن در آنجا روایت کرده اند. از جمله میگویند  
 فرمود قزوین یکی از درهای بهشت است هر که بگردد و بکشد  
 در آنجا به نیت جهاد نشیمن کند بهشت بر او واجب شود. ( ۱۰ )  
 معلوم است که سهم و رعب دیلمان مسلمانان را فرو گرفته کسی مایل  
 نشستن در قزوین نمی شده این حدیثها را برای تشویق و برانگیختن مردم  
 روایت کرده اند و گرنه چنانکه یاقوت حموی متعرض شده صحت آنها را  
 نتوان بادرد نمود.

شکفت است که شکوه و توانائی اسلام در این زمانها با آخرین درجه  
 رسیده و از کوههای پیرینه در اروپا تا ترکستان چین در میانه آسیا فرو  
 گرفته بود و مسلمانان کوههای پیرینه را در نور دیده تا کنار رود لووار  
 در خند فرانسه بتاخت و تاز می پرداختند و سرتاسر اروپا از سهم و رعب  
 ایشان می لرزید. با اینحال چگونه بود که در گوشه‌ای از ایران یکمشت

( ۹ ) طبری در حوادث سال ۶۰ تفصیلی می نویسد که عیدالله بن زیاد  
 خیابان کرفتن عیدالله بن العیر نامی از بزرگان کوفه کرد وی آگاهی یافته  
 از شهر بیرون رفت و قصیده‌ای در تهدید این زیاد گفت که از جمله این  
 بیت است :

فکتموا و الا نذکم فی کذاب  
 اشد علیکم من زحوف الدیالة  
 معنی آنکه دست بر دارید و گرنه بدقع شما بر خیزم با دسته‌هایی که در  
 حمله و هجوم سخت تر از دیلمان اند.  
 ( ۱۰ ) معجم البلدان و نزهة القلوب کلمه قزوین دیده شود.

مردم کوهستانی را زبون و رام ساختن نمیتوانستند!

توان گفت که تنها سختی کوهستان دیلم و انبوهی جنگلها بود که مسلمانان را عاجز و درمانده میساخت چه تازیان در همدجا از این کوه ها و جنگلها بسیار دیده و در نور دیده بودند. باید گفت علت عمده همانا مردانگی و دلادری دیلمان و قهرمائیها و جانبازیها بود که آن مرد در راه نگاهداری مرز و بوم خود و دفع دشمنان بیگانه آشکار میساختند.

در حقیقت زندگانی دیلمان در این یک دوره سراسر قهرمائی و بهادری و در خور آن بوده که در تاریخهای ایران به تفصیل نگاشته شود. ولی افسوس که در تاریخهای ایران هرگز یادی از این داستانها نکرده اند و شاید اگر بوبهیان و زیاریان نبودند در تاریخهای ما نمی از دیلم برده نمیشد. در تاریخهای صدر اسلام نیز اگر چه در ضمن حوادث آن زمان ها نام دیلم فراوان برده میشود و پیداست که چه اهمیتی داشته اند ولی از جوان این طیفه چیزی نمی نویسند و درباره جنگهایی که پدید می آید ایشان و مسلمانان روی میداد جز خبرهای مجمل و کوتاه در اینجا و آنجا نتوان یافت. ما در این کتب همگی این خبرها را تا آنجا که در دست ما آمده گرد آورده همچنین در شعرها و قصیده های عربی هر کجا که شده با جوان دیلمان در این دوره بافته ایم نقل کرده به و ز روز مرفقه بن خبرها و شعرها و از حدیث هایی که اشرف گردیده قبری و بیادری در آن و ایستادگی و به فشری ایشان در برابر جبشک - بن ساسان در مدت دور است و اینکه در سال و بیشتر مدتها و هویداست.

فخرستین جنات دیلمیان نخستین جنگ در آن تاریخ در آن روزها و با تازیان  
در سال ۲۳ هجری بود در آن وقت رشته

استقلال ایران از هم گسیخته و تازیان تا همدان و سپاهان و پارس گرفته بودند و یزدگرد پادشاه کشور بنواحی خراسان کربخته سپاه و لشکر هر چه بود پراکنده و مردم هر شهر و ولایت ناچار بیاسپانی و نگهداری شهر و ولایت خود بر خاسته بودند از جمله دیلمان که در اینوقت پادشاهی یا سرداری بنام «توما» داشتند از کوهستان خود پائین آمده در دستی (دشت میانه قزوین و همدان) بایش قراولان نازی پیوسته زدو خورد میکردند. در این میان مردم آذربایگان و مردم ری نامه‌ها بدیلیمان نوشته از آن دو شهر نیز از هر یک سپاهی بدیلیمان پیوست که همدست و یکجا حمله‌ای بتازیان کرده مرزوبوم خود را از خطر و تهدید آن گروه ایمن و آسوده نمایند.

سردار سپاه آذربایگان اسفندیار برادر رستم سپهسالار معروف ایران بود که چندی پیش در جنگ قادسیه بدست تازیان کشته شده بود و سردار ری فرخان زبندی (زبنده؟) یکی از بزرگان آنت شهر بود. لیکن سپهسالاری همه این لشکر و فرماندهی جنگ بعهده موتا پیشوای دیلمان بود.

نعیم بن مقرن امیر تازیان در همدان چون آمادگی دیلمان و کرد آمدن این لشکر هارا می شنید سخت بترسید و خبر نمیدانید برای خلیفه عمر فرستاد. و چون موتا با آن لشکر انبوه آهنگ جانب تازیان کرد نعیم نیز از همدان بیرون تاخت و در «واجرود» که جایی بوده میانه آنشهر و قزوین دواشگر بهم رسیدند و رزم سختی روی داد. طبری می گوید این جنگ در سختی از جنگ معروف نهاوند و دیگر جنگ های بزرگ کمتر نبود و از ایرانیان چندان کشته شد که بیرون از شمار و اندازه بود.



مسلمانان طبرستان بچنگ دیلمان می پرداختند. (۱۲)

چنانکه گفتیم تا اواخر قرن سیم هجری این ترتیب در میانه برقرار و دیلمان در چنگ و دشمنی با مسلمانان بیش از دوپست و پنجاه سال استوار و پایدار بودند. ولی اینمدت را باید بدو دوره تقسیم کرده از هر دوره جداگانه سخن راند؛ زیرا تا اواخر قرن دوم که از یکسوی کاسه غیرت و تعصب دینی مسلمانان لریز و سرشار و از سوی دیگر دیلمان مردم کوهستانی و ساده و برای کینه جوئی راهی جز نکار بردن شمشیر و زوبین آشنا نبودند چنگ و ستیز در میان دو گروه هم زود و زود و بیابانی رخ میداد و هم بیشتر این جنگها تاخت و تاز و هجوم یا بگفته تازیان (غزوه) بود و لشکرکشی و کسورگشائی کمتر مقصود بود و شاید از اینجا است که در تاریخهای اسلام بضبط خبرهای این جنگها کمتر پرداخته اند.

ولی از اواخر قرن مذکور که هنوز یکقرن دیگر بساط کشاکش و دشمنی میانه مسلمانان و دیلمان بر پا بود در ایندوره هم از تعصب دینی مسلمانان کاسته هم دیلمان تا حدی از عالم سادگی و درشتخوئی ضمیمی بیرون آمده بیخته تر و آزموده تر شده بودند و با علویان و دیگر دشمنان خلافت عباسیان همدمت و همداستان گردیده بیشتر از راه سیاست و تدبیر بکندن بنیاد تازیان می کوشیدند و چنگ با مسلمان کمتر کرده ولی ایندفعه تنها به تاخت و تاز و تاراج اکتفا نکرده خواهیم دید که بکشورگشائی می کوشیدند. در این دوره بدست هن دیلم نیز شناخته می شوند و نامهای ایشان گاهی در تاریخها هست. شرح و داستان جنگها و دیگر حوادث

(۱۲) اسد ان فیه همای جاب انص ص ۳۰۵ و معجم الیلمان



این دوره نیز نه تنها در تاریخهای اسلام تاحدی مشروحتر است بلکه چنانکه خواهیم دید از برخی تاریخهای ایران هم تفصیلهای سودمندی درباره این حوادث بدست می‌آید.

**جنگهای دیلمان با** چنانکه گفته ایم در باره این جنگها برخی خبر **تازیان (دوره نخستین):** های مجمل و کوتاهی در دست هست که در

تاریخهای اسلام پراکنده است. ما تا آنجا که توانسته ایم بگرد آوردن این خبرها کوشیده ایم و در اینجا بترتیب تاریخ و زمان می‌نگاریم:

بلاذری عروقه بن زید نامی را می‌نگارد پس از جنگ معروف نهاوند به زمان خلیفه عمر با هشت هزار تن از تازیان آهنک ری و دستی کرد و با لشکری که دیلمان و تازیان گرد آورده بودند جنگ کرده آن لشکر شکست و فراوان از ایشان بگشت و خوبشتم برای رسانیدن مرده این فیروزی بمدينه پيش خليفه استفت. (۱۳)

هم بلاذری راه بن عزبر مینویسد که چون فروین بکشاد بخت دیلمان و جیلان و بیروتان رفت. (۱۴)

همو کتیر بن شهاب را که در زنه بن خلیفه عمر و ابی زری بود مینویسد: بر دیلمان تخته بسیار بگشت و بتخت بیروتان رفت. (۱۵)

همو سعد بن ابی وقاص را که و ابی کوفه بود می‌نویسد که در سال ۳۵ بری مده بتخت و تازیان دیلمان رفت. (۱۶)

(۱۳) فوج اللمان. بلاذری چه معر ص ۳۲۵ - به دست که بن  
همان حدت است که و شقیه تازیان در سر راه خود بتزوین دیلمان کرد  
و این پس از جنگ بزرگ و اجروود و ده و ابی حون ابزاری حدت و اجروود  
ر در کتب خود نوشته اینست که این حدت را پس از حدت بیروت  
قبه می‌کند. - (۱۴) ص ۳۳۰ - بلاذری می‌نویسد که دیلمان تیره (ح)  
به بر این عرب داده وی حدت این خبر معوم است ۱۵۱ ص ۳۲۶  
(۱۶) ص ۳۲۶

همو ولید بن عقبه را که در زمان خلیفه عثمان والی کوفه بود می نویسد از جانب قزوین بر دیلمان تاخت و بر آذربایگان و جیلان و موغان و بیروناشان تاخته سپس برگشت. (۱۷)

همو سعید بن العاصی را که پس از ولید مذکور والی کوفه بود می نگارد بتاخت دیلمان رفت و قزوین را شهری ساخته ساخلوگاه مردم کوفه گردانید. (۱۸)

هم بلاذری ربيع بن خنیم زاهد معروف را می نگارد که امام علی بن ابیطالب او را با چهار هزار تن از مسلمانان بقزوین بجنك دیلمان فرستاد. می نویسد مسجد ربيع از آن هنگام در قزوین معروف است. (۱۹)  
طبری در حوادث سال ۶۱ می نگارد که دیلمان بدستی در آمده بدانجا دست یافته بودند عبیدالله بن زیاد والی کوفه عمر بن سعد را با چهار هزار تن از مردم کوفه برگزید که بدفع دیلمان بشتابند و عمر را والیکری ری داد. (۲۰)

یقوت حجاج بن یوسف معروف را که از سال ۷۵ تا سال ۹۵ بیست سال والی عراق ایران و بود می نگارد که میانه قزوین و واسط منظرهائی [جا های بلندی] ساخته بود که هر هنگام که در قزوین جنك یا دیلمان رخ میداد در منظرها اگر شب بود آتش افروخته اگر روز بود دود برانگیخته یکدیگر را آگاه می کردند و بدینسان باندك زمینی خبر بواسطه رسیده حجاج لشکر بكمك مسلمانان می فرستاد. (۲۱)

(۱۷) ص ۳۴۰. (۱۸) ص ۳۳۰. (۱۹) - ص ۳۲۰ - این ربيع بن خنیم همان است که بارکاه او در یکفرسخی مهد معروف است (۲۰) نتیجه این خبر معنوی است که مدتی عمر ابن سعد مامور کربلا و جنك یا امام حسین شد ولی معنوی نیست که در دستی با دیلمان چه کردند. (۲۱) معجم البلدان کسه واسط»

ابن فقیه همدانی می نگارد حجاج به نمایندگان دیلم (وفدالدیلم) که پیش او آمده بودند پیغام داد که اسلام بپذیرید یا جزیه بگردن بگیرید و چون ایشان هیچیک از جزیه و اسلام نپذیرفتند حجاج فرمود صورت (نقشه) دیلمستان را برای او ساختند و آن را بنمایندگان دیلم نشان داده گفت بدستیاری این صورت راهها و کوههای ولایت شما را شناخته‌ام اکنون یا آنچه پیغام داده‌ام بپذیرید یا لشکر فرستاده ولایت‌تان ویران سازم ایشان گفتند که بر این صورت تو تنها راهها و کوهها را می بینی سوارانی که پاسبانی این کوهها و راهها دارند نمی بینی هرگاه لشکر بدانجا فرستادی این سواران را نیز خواهی شناخت . می نویسد پس حجاج پسر خود را بالشگری بناخت و تاز دیلمستان فرستاد و ایشان کاری نتوانسته بفرزین برگشتند و پسر حجاج مسجدی در آنجا برای مسلمانان ساخت که مسجد توت معروفست . (۲۲)

ابن ائیر در حوادث سن ۱۸۱ تنصیبی می نگارد که مسلمانان در قزوین شب ها از ترس دیلمان در شهر را بسته تا بآمدن بیدار بسته پاسبانی میکردند در سن مذکور محمد بن ابی سبره زهی که سوار دلاور و جنگ آزمودن بود این بر مسلمانان نه پسندید که شب از ترس دشمن در هی شهر به بنداد و گفت در ها را باز گذارند چون این خبر بدیده ان رسید شب به قزوین ناخند در شهر ریختند و هی هو در گرفت محمد گنیت کنون در هی شهر به بندید و خولتتن به مسلمانان حمله بدیسان برده هانگی یسان بگشتند چنانکه تنی ره گنیت از این ره قعه دایری و پوری محمد معروف گشته دیلمان دیگر به رستند قزوین تا زانکه هانگی که خیزد عمر بن عبدالعزیز محمد را جیره میخوردگی از قزوین باز خواست و مدوفا فرستاد

پس دیلمان باز بقزوین تاخته کشتار میکردند مسلمانان از عمر خواستار شدند که محمد را بقزوین باز فرستاد.

نیز بلاذری می نگارد که حجاج عمر و بن هانی نامی را با دوازده هزار تن از تازیان بچنگ دیلمان فرستاد و آنان بقزوین آمده در آنجا نشیمن گرفتند. (۲۳)

طبری در سال ۱۴۳ می نویسد بمنصور خلیفه خبر رسید که دیلمان بر مسلمانان تاخته کشتار بزرگی کرده اند خلیفه ببصره و کوفه فرستاد مردم را سرشماری کنند که هر که ده هزار درهم و بیشتر دارائی دارد بچنگ دیلمان بشتابد سپس در سال دیگر (سال ۱۴۴) می نگارد که محمد بن ابی العباس علوی با لشکرهای کوفه و بصره و واسط و جزیره بچنگ دیلمان بشتافت.

یعقوبی در زمان منصور خلیفه می نگارد که مردم طالقان بشوریدند خلیفه عمر پسر علاء را بسوی ایشان فرستاد و او طالقان و دباوند و دیلمان بکشاد و از دیلمان فراوان دستگیر کرد سپس به طبرستان رفته تا آخر روزگار منصور در آنجا بود. (۲۴)

هم بلاذری می نگارد که چون هرون الرشید آهنگ خراسان داشت در قزوین مردم آن شهر جلو او را گرفته از سنگینی خراج خود شکایت کردند و گفتند ما در دهانه سرزمین دشمن نشسته پیوسته در جنگ و جهاد هستیم و تخفیفی درباره خراج خود خواستند هرون خواهش قزوینیان را پذیرفته قرارداد سالانه بیش از ده هزار درهم از ایشان نگیرد. (۲۵)

(۲۳) ص ۳۳۲. (۲۴) تاریخ یعقوبی چاپ بریل جزو دوم ص ۴۶۵.

باید دانست که مقصود از کشادن دیلم گرفتن رویان (نواحی کجور) است که تا آن وقت در دست دیلمان بود عمر پسر علاء بگرفت و گرنه خود دیلمستان گشاده نشد (۲۵) ص ۳۳۱.

همو ابودلف عیجلی معروف را که در زمان مامون والی جبال (عراق  
عجم) بود می نگارد بناخت دیلمان رفت. سپس می نویسد در خلافت  
معتصم بالله نیز که افشین والی جبال بود ابودلف بجنک دیلمان رفت و  
چندین دز از ایشان بگرفت که یکی « اقایسم » بود مردم آنجا زینهار خواسته  
باج بگردن گرفتند دیگری « بومج » بود با جنک بکشاد ولی سپس مردمش  
باج بگردن گرفتند دیگری « ابلام » و دیگری « انداق » و دزهای دیگر  
نیز بودند. می گوید افشین کسان دیگر نیز جز از ابی دلف بجنک دیلمان  
فرستاده باز دزهائی از ایشان بگرفتند (۲۶)

در اینجا دوره نخستین از حوادث و جنگهای دیلمان و تازیان که  
گفتیم پایان میرسد. اما حوادث و جنگهای دوره دوم چون این جنگها  
در دوره جستنیان که پادشاهان دیلم بودند روی داده و در تاریخها نیز بنام  
آن پادشاهان ضبط کرده اند ما نیز این حوادث را در « گفتار نخستین »  
در شرح حال این پادشاهان خواهیم نگاشت.

**جنگهای دیلمان** برخی از این تازیانی که بجنک دیلمان می آمدند  
**و شاعران عرب:** از شاعران عرب بودند و در برخی از شعرها  
و قصیده ها یادی از سرگذشت خود به دیلمان کرده اند. و چون این  
شعرها نیز یادگار حوادث و جنگهایی است که موضوع گفتگوی این  
کتاب و در حقیقت کمک و گواه معاتب دست آفرین نیز است آنجا که گرد  
آوردن توانسته ایم در اینجا می نگاریم:

نعیم بن مقرن که گفتیم نخستین و بزرگترین جنش را به دیلمه ن  
درواچرود او کرد فیروزی خود را بر این و کشتن تو، سببش از دیلمه ن  
را در شعرهای بدین یاد کرده دیلمه ن را به دلاوری می ستاید:

لما اتانى ان موتا و رهطه  
 بهضت اليهم بالجنود مسامياً  
 فبجئنا اليهم بالحديد كأننا  
 فلما لقينا هم بها مستفيضة  
 صدمناهم فى واج روز بجمعنا  
 فماصبروا فى حومة الموت ساعة  
 كانهم عند انبثاث جموعهم  
 اصبنابها موتا و من لف جمعه  
 تبعناهم حتى او وافى شعابهم  
 كانهم فى واج روز وجوه

بنی باسل جروا جنود الاعاجم  
 لا متسع عنهم ذمتى بالقواصم  
 جبال تراءى من فروع القلاصم  
 وقد جعلوا يسمون فعل المساهم  
 غداة رهينا هم باحدى العظام  
 لحد الرماح والسيوف الصوارم  
 جدار نشطى لبته للهوادم  
 و فيها نهاب قسمه غير عاتم  
 نقتلهم قتل الكلاب الجواحم  
 سنين اصابتها قروح المتخارم. (۲۷)

حاصل معنی آنکه چون خبر رسید که موتا و طایفه دلیر او لشکرهای ایرانرا بر سر ما می آورند من نیز با لشکرهای خود چون کوهی بمرکت آمدیم که پیمان خود را بدستیاری شمشیر نگهدارم چون در واجرود بیکدیگر رسیدیم خود را بر آنان زدیم جنگ بزرگی روی داده آنان یکساعت در رزمگاه ایستادگی نتوانسته تاب نیزها و شمشیرهای برنده نیاوردند و چون پراکنده شدند کوئی دیواری بود که خشت های آن از هم یاشید موتا و گروهی را در پیرامون او پائین آوردیم (۲۸) بنگاه ایشان تالان کردیم و از دنبال ایشان رفته فراوان می کشتیم

(۲۷) تاریخ طبری حوادث سال ۲۲. (۲۸) عبارت « اصنابها و تا »

یکی از چند معنی معتدل است « بهوتنا رسیدیم » « موتارا دریافتیم »

موتارا پائین آوردیم « ریشه موتا کندیم » و هر کدام از این معنی ها که بگیریم

مفهومی جز این ندارد که « موتارا کشتیم » اینست که ما نیز کشته شدن موتارا در

این جنگ نگاشتیم.

تا پناه بندرها بردند گوئی در آن بیابان کوسفندان ترس زده و دم خورده بودند .

عروة بن زید که گفتیم با هشت هزار سپاه تازی آهنگ ری کرده در تنای راه بالشگری از دیلمان و رازیان جنگ نموده فیروزی یافت بلاذری شعر های پائین را بنام او نوشته :

برزت لاهل القادسیه معلماً	وما کل من ینشی الکرهه ینعلم
ویوماً باکناف النخیله قبلها	شهدت و لم ابرح ادمی و اکلم
و ایقنت یوم الدیلمیین انسی	متی ینصرف أوجهی الی القوم یمیزموا
محافظه انی امرء ذو حیظه	اذالم اجد مستاخراً اتقدم . ( ۲۹ )

معنی آنکه : در قادیسیه که بجنگ در آمدم شناخته و معروف بودم و نه چنانست که هر که بجنگ در آید معروف باشد پیش از آن هم در پیرامون « نخيله » حاضر رزم بوده و پیوسته زخمها برداشته و زودیلدن نیز دانستم که اگر روی بدان گروه بیازم روگردان میشوند . همه اینها را بنام غیرت کردم چه من مرد غیرتمندی هستم که تا کسی از پشت سر دنبال نکند از پیش رفتن باز نمی ایستم .

بلاذری قطعه پائین را بنام یکی از تازیان که در لشکر پناه بن اعزب بوده می نگارد :

قد علم الدیلم اذ تحارب	حین تی فی جیشه ابن اعزب
بن ظن المشرکین کاذب	فکه قضعنی دجی غیر هب

من جیل و عمر و من سب سب . ( ۳۰ )

معنی آنکه : چون پسر اعزب به لشکر خود بیاید دیلمان دستند

که گمان مشرکان همه دروغ است - چه کوههای ناهموار و بیابانها که ما در تاریکیها پیمودیم<sup>۱</sup>

ابوالفرج سپاهانی مینویسد که در زمان معاویه (۳۱) والی ری بود با مسلمانان بجنک دیلمان رفت عبدالله بن الحجاج شاعر معروف در سپاه او بود یکی از دیلمان را کشته جامه از تنش بکند کثیر آن جامه را از دست عبدالله بستد و فرمود صدتازبانه بر او زده بندش کردند عبدالله این شعرها را در زندان گفت:

تسائل سلمی عن ایدها صحابه

و قد غلقته من کثیر حبائل

فلا تسالی عنی الرفاق فانه

بسا بهر لاغاز و لا هو قافل

الست ضربت الدیلمی امامهم

فجداته فیه سنان و عامل (۳۲)

می گوید دخترم سلمی از همسفران من سراغ پدر میگیرد و نمیداند که پدرش را کتیر بند کرده - ای دختر سراغ مرا از پارانم پیرس چه من در ابهرم که نه بغزوه مشغولم و نه اختیار برگشتن بوطن دارم. می گوید مگر من نبودم که آن دیلمی را بروی سپاه بر زمین انداخته بکشتم با آنکه دست او نیزه و... بود.

اعشی شاعر معروف همدان « یکی از عشیرهای عرب » در زمان حجاج بن یوسف بقزوین بجنک دیلمان آمده اسیر افتاده بود و زمانی دراز در کوهستان دیلم در بند و زندان بود اینحال را در قصیده دراز و بس

۳۱ - ما نوشیم که کتیر در زمان عمر والی ری بود اگر ابوالفرج اشتبه کرده باشد باید گفت کتیر دودغه اوالیگری ری آمده.

۳۲ - اغای حب مصر جلد دوازدهم ص ۲۷ و ۲۸ - باید دانست که بیت دوم این شعر و سخای از غلط نیست همچنین کلمه « عامل » در بیت دیگری آورده است.



شیوائی یاد کرده که از جمله شعرهای پائین است :

اصبحت رهناً للعداء مكبلاً      امسى و اصبح فى الادام اوسف  
بين القليسم فالقبول فحامن      فاللهزم بين و مضجعى متكنف  
وجبال ويمة (۳۳) ماتزال متيفة      ياليت ان جبال ويمة تنسف (۳۴)

از اسیری خود شکایت کرده می گوید: در دست دشمنان گرفتار و در بند و زنجیر هستم و هر شام و باعداد یای در زنجیر راه می روم هیانه قلیسم و قبول و حامن و لهزمین (۳۵) هستم و گرد خوابگاه مرا بیوسته فرو گرفته اند کوههای ویمه (فیروز کوه) بلند و هویدا است ایگاش این کوه ز هم می یاشید.

ابودلف عجلی معروف که گفتیم والی جبال بود و بیوسته با دیلمان جنگ میکرد مبرد در کتاب کامل خود شعرهای پائین را بنده وی نوشته :

یومای یوه فى اوانس کالدهی      اهوری و یوه فى قطن الدینم  
هذا حلیف غلائل مکسوة      مسک و ضافیه کنضج العنده  
وانذاك خالصه الدررع و ضمیر      یکسونت رهج العدر الاقم  
ولیو مهن الفضل لولا لذة      سبقت بضعن ادینمی المعلم

معنی آنکه: خوشی من دو روز است روزی که بزدن بت روی خوشگذرانی کنم و روزی که با دیلمان در ستیز باشم آنروز جاده مشک آلود فراخ و قرمز رنگ می بوشم و این روز زره بوشیده بر اسبان لاغر میدان کرد انگیز می نشینم روز زدن بهتر و خوشتر بود اگر لذت گشتن دیدن

(۳۳) - ویمه نام پادشاهان فیروز کوه است. (۳۴) - غی جید نجد

ص ۱۴۹. (۳۵) - معصوم است که اینج چایپائی در دیستان بوده است که

نام « قلیسم » در حدی دیگر نیز هست ولی به « شیکر کور » شرح  
تعریف نباشد

زره پوش نبود .

**علویان و دیلمان :** داستان علویان و عباسیان معروف است که

علویان خلافت را حق خود دانسته یکی پس

از دیگری بیرق دعوت می افراشتند و خلفای عباسی همیشه از دست

ایشان در زحمت بودند . ایرانیان از نخست هواخواه علویان بودند ولی

بعبارت معروف «لا احب علی بل لبغض معاویه» . چه عمده مقصود ایرانیان

آن بود که بنیاد عباسیان بدست علویان کنده شود تا مگر ایران نیز به

استقلال خود برگردد . بویژه دیلمان که آنهمه دشمنی ها و خونریزیها با

تازیان کرده یگانه آرزوی ایشان بود که بنیاد خلافت اسلامی - بهر دستی

که بود - برانداخته شود .

از آنسوی چون سختی و محکمی دیلمستان و دلیری و مردانگی

دیلمان در سرتاسر عالم اسلام معروف شده بود علویان نیز غنیمت

می شمردند که از این سرزمین و مردمانش فائده بردارند و نخستین علوی

که رابطه با دیلمان پیدا کرد یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن بن

علی بود که در سال ۱۷۵ ( زمان خلیفه هرون الرشید ) پناه بدیلمستان

آورده در آنجا بیرق خروج و دعوت برافراشت .

دو برادر یحیی محمد و ابراهیم در زمان منصور یکی در مدینه و

دیگری در بصره خروج کرده هر دو کشته شده بودند و منصور عبدالله پدر

یحیی را با چند تن از عمویانش بزرگان انداخته با شکنجه کشته بود و

خود یحیی با دو برادرش همراه حسین « صاحب فتح » معروف برهادی

برادر هرون خروج کرده پس از کشته شدن حسین گریزان و پنهان زیسته

از ترس هرون چائی آراء نداشت تا پناه بدیلمستان آورد .

ابوالفرج مینویسد جهت رفتن یحیی بدیلمستان آن بود که فضل برمکی که پدر او یحیی بن خالد وزیر هرون بود از نهانگاه یحیی آگاهی یافته نامه بدو نوشت که بدیلمستان پناه برد و نامه‌ای نیز بخداوند دیلم (که مرزبان نخستین یا پدر او جستان بوده) نوشته سفارش یحیی را کرد. (۳۶) از این خبر میتوان دانست که دیلمان در اینوقت با برمکیان و دیگر بزرگان هواخواهان استقلال ایران رابطه و آشنائی داشته اند. طبری مینویسد یحیی چون در دیلمستان بپرو دعوت برافراشت شکوه بزرگی یافت و کار او بالا گرفته از شهرها و ولایت‌ها بسوی او شتافتند و چون این خبر به هرون رسید سخت غمناک شد.

معلوم است که دو دشمن بزرگ خلافت (علویان و دیلمان) دست بهم داده بودند. اهمیت و بزرگی قضیه را از اینجا میتوان دانست که هرون همان فضل یسر یحیی را و الیگوری جبار وردی و گرگان و طبرستان و قومس و دماوند داده با پنجاه هزار اشکر و من و گنجینه فراوان بدفع یحیی فرستاد و همه بزرگان و سرکردگان سپه را همراه او ساخت. وای یحیی نه از دیلمان و دیلمستان و نه از بیروان نبوه که کرد و فراهم بودند فائده بردن نتوانست و بی آنکه کار بچنگ بکشد از فضل زمیندار و بیمان گرفته از کوهستان دیلم پائین آمد و همراه او به بغداد رفت و باقی داستان او در تاریخها معروفست.

طبری نوشته که فضل برمکی چون به آن اشکر نبوه در نوحی ری نشیمن ساخت نامه‌های بیسی به یحیی نوشت که دشمنی و فرمایشی ترک گفته از دیلمستان بیرون آید و نامه‌ای نیز، ده دیه و شته هزار هزار دره به او وعده داد که یحیی در اشکر فرماید و بیرون آمدن از

دیلمستان و ادارد (۳۷) ولی یعقوبی می نویسد که خلیفه هرون نامه بتهدید پادشاه دیلم نوشته بود بحیی چون ازان نامه آگاه شد از فضل زینهار خواسته از دیلمستان بیرون آمد. (۳۸) از دلیلهای دیگر نیز معلوم است که بحیی بجهت اختلافی که میانه پیر و اتش پدید آمده بود از انجام کار خود بیمناک و خویشان مایل به طلب زینهار از فضل و یائین آمدن از دیلمستان بوده و گرنه دیلمان یاری و پشتیبانی از او دریغ نمی کردند. چنانکه در داستان علویان زیدی خواهیم دید که با آنکه در طبرستان خروج کرده بودند یاری عمده ایشان را دیلمان میکردند و هرگاه که یکی از ایشان ناچار بدیلمان پناه می برد این طایفه از نگهداری و پشتیبانی او دریغ نمی کردند.

یاری دیلمان اگر چه از همدستی با علویان به نتیجه که میخواستند فرسیدند یعنی نتوانستند خلافت عباسیان را بدست علویان براندازند ولی بارزوی الی خود که آزادی ایران از یوغ فرمانروائی تازیان بود کامیاب شدند. چه این همدستی با علویان سرانجام سبب آن شد که دیلمان اسلام پذیرفته از کوهستان خود که در قرن ونیم محصور بودند بیرون آمده با مسلمانان در آمیختند و در اندک مدتی پادشاهان بزرگی از آنان برخاسته ایران و عراق را زیر فرمان خود در آوردند و در حقیقت از اواسط قرن چهارم که خاندانهای بویهیان و زیاریان و دیگر خاندانهای دیلمی بنیاد گذارده می شوند تا استیلای سلجوقیان کشور ایران آزادی و استقلال خود را داشت و از خلفاء جز نامی در میان نبود.



از آغاز کار جستانیان و چگونگی پیشینیان ایشان هیچگونه آگاهی نیست و نتوان دانست که از کی پادشاهی دیلم یافته‌اند. ولی از اواخر قرن دوم که گفتیم اینخاندان در تاریخها نمایان می‌شوند دیلمان حال دیگری پیدا کرده این پادشاهان بهمدستی علویان بیشتر از راه سیاست و تدبیر کینه از مسلمانان میجویند و در جنگهای خود بناخت و چپاول بسنده نکرده چنانکه خواهیم دید بگشادن ری و قزوین و زنگان و این نواحی بسیار می‌کوشند.

تختگاه جستانیان «رودبار» بود. (۲) اما سکه‌ای از ایشان باز نمانده، با آنکه در آن زمانها تنها پادشاهان مستقل، بلکه حاکمان و والیان که برگماشته خلفا بودند سکه بنام خود میزدند. علت این کار گذشته از زندگی ساده دیلمان که چندان در بند اینگونه رسمها نبودند نداشتن سکه‌خانه در کوهستان دیلم است چه در قرنهای نخستین اسلام بیشتر در شهرهایی سکه میزدند که از زمان ساسانیان سکه‌خانه در آنجا برپا بود و در دیلمستان معلوم است که در زمان ساسانیان نیز سکه زده نمی‌شد و سکه‌خانه‌ای در آنجا برپا نبود.

نخستین پادشاهی که از جستانیان

### ۱- مرزبان پسر جستان :

معروفست مرزبان پسر جستان است

(۲) استخری در مسالك المالك و ابوسعید آدمای در تاریخ ری (چنانکه یاقوت نقل از آن کرده) تصریح کرده‌اند که کرسی دیلمان و تختگاه جستانیان رودبار بود و چون استخری در اوایل قرن چهارم و هم‌روزگار جستانیان، و ابوسعید از مرده نواحی ری و آنکهی وزیر مجدالدوله و آشنا بدیلمان و دیلمستان بوده نوشته و هر دوی ایشان دارای اعتبار است و اینکه مقدسی می‌نویسد «کرسی دیلمستان بروان نام داشت چون خود او نیز دیر زمانی در میان دیلمان بوده نتوان نوشته او را نا استوار انگاشت و باید گفت «بروان» نام ناحیه و «رودبار» نام شهر یا بر عکس این ترتیب بوده است.

در زمان خلیفه هرون الرشید . طبری در سال ۱۸۹ که هرون به ری آمده بود می نویسد : در این سال چون هرون بری رسید حسین خادم را روانه طبرستان کرده با اوسه زینهار نامه فرستاد یکی برای شروین پدر قرن دیگری برای ونداهرمز نیای هازیدار سیمی برای مرزبان پسر جستان خداوند دیلم . خداوند دیلم بری آمده خلیفه جاهه و مال بدو بخشیده برگردانید ... ونداهرمز نیز بیامده زینهار پذیرفت و فرمانبرداری و بجاگزاری از جانب خود و شروین بگردن گرفت . رشید او را برگردانیده هرنمه را با وی فرستاد که پسر او و پسر شروین را بنوا بری آورد .

بیش از این خبری از مرزبان در دست نیست و در این خبر این نکته مهم است که هرون بر خلاف پادشاهان خیرستان از مرزبان فرمانبرداری و بجاگزاری نخواست . معلوم است که از دیلمان جانی چنین توقعی بود و خلیفاه از ایشان بهمین اندازه خرسند بودند که متعرض مسائلشان نشود و بی گفتگوست که خواستن خلیفه مرزبان را بیش خود بقصد داجوئی بود که بلکه ز این راه از گزند و آزار یابی آن گروه سودگی یابند و از اینجائوست دانست که دیلمان در اینوقت چه همیتی داشته اند .

پسند بردن یحیی بن عبدالله بکوهستان دیلم و دانستن او که مادر پیش نوشته ایم نیز در زمان مرزبان با زمان پدرش جستان وده است .

۴ - جستان پسر مرزبان :  
( جستان دوم )  
رو دانستن و خبری در دست نیست جز اینکه طبری در سن

۲۰۹ می نگردد : در بین سال عبدالله پسر خرد زده که وی خیرستان بود از راه شیراز ز خانه شریک شده در شهرهای سلا فرود آورده است

طبرستان نیز بکشاد و شهریار پسر شروین را از کوهستان خود پائین آورد... و مازیار پسر قارن را به بغداد پیش مأمون آورد و ابولیلی پادشاه دیلم را بی آنکه زینهارى داده باشد دستگیر ساخت.

در این خبر باید گفت مقصود از پادشاه دیلم جستان یا پدر او مرزبان است چه در این زمانها پادشاهی برای دیلم جز ایشان سراغ نداریم ولی نام «ابالیلی» برای پادشاه دیلم بسی شگفت است زیرا دیلمان اگر چه نام «لیلی» برای مردان فراوان داشتند (۳) لیکن کنیه درست کردن برسم تازیان در میان ایشان از کجا مرسوم بوده؟!.

در صحت خبر نیز شك است زیرا یعقوبی و بلاذری که بآن زمانها نزدیکتر از طبری بوده اند چنین خبری ننگاشته اند. (۴) طبری نیز معنی نویسد که کار پادشاه دیلم پس از گرفتاری بکجا انجامید. با آنکه چنین قضیه ای اگر راست بود همگونه اهمیت داشت و همه مورخان آنرا با شرح و تفصیل می نگاشتند. (۵)

۳ - وهسودان پسر جستان: از او بیش از این خبری نیست که

در سال ۲۵۰ که داعی کبیر

حسن بن زبیدی عاوی در مازندران خروج کرد و وهسودان نیز که پادشاه

دیلمان بود بیعت از پذیرفت (۶) و بیشتر یاری داعی را دیلمان می کردند.

(۳) یعنی نام بدین شکل فراوان داشتند ولی درست معلوم نیست بطور

تلفظ می کردند. (۴) در ریخپای طبرستان هم خبری از والبکری سر خردانده

ست و رفتن «زوار» را به بغداد پیش مأمون نیز بطور دیگر نوشته اند معلوم نیست

طبری این خبر را از کجا گرفته. (۵) لازم همان لاریجان کنونی و شیرز از

زدیکیهای او بوده. گمان این شهرها ممکن است درست باشد و شاید ابلی نامی

هم زرتشت حکمران آنها بوده. ساهان دستگیرش کرده باطن یا دروغ پادشاه دیلم اش

خواسته او و حرن نیی. اش زرتشت است. او را نیز عوض کرده «ابالیلی»

خواسته او. «۶» خبری حواله سال ۲۵۰.



ولی سال دیگر وهسودان معلوم نیست بچه سببی از داعی برگشت و در این میان مرگ او نیز رسیده بدو زندگی گفت . ابن اسفندیار می نگارد: « از ساری برنشست [مقصود داعی است] و کوچ بر کوچ میرفت تا بخالوس گفتند وهسودان مالك دیلم ن از او برگردید بعد روزی چند خبر وفات وهسودان بسید حسن رسید و چهار هزار دیلم بمرگ او پیش داعی حسن زید آیدند » (۷)

۴- جستان پسر وهسودان: معروفترین ددشه جستانی است و نزدیک پنجاه سال فرزند نوئی کرده (جستان سوم)

داعی کبیر و جانشینان او بیعت داشت . در همان سال ۲۵۰ که پادشاهی یافت پیش داعی فرستاده خواستار شد که داعی کسی را از نزدیکان خود همراه او سازد که ولایت ری را بنام داعی بگشایند . داعی احمد بن عیسی و قسمن علی نامان را از علویان بدیلمستان فرستاده جستان هم را بشان بدیلمستان احمد کوکبی که وی نیز از علویان بود و در دیلمستان مبرز است بداشگری از دیلمان بنواحی ری تاخته دست تراج و کشتار نگاه داد . عمل ری از جانب طهریان عبدالله بن عزیر نامی بود بگریخت و مرده ری نگزید دو هزار درهم بعلویان و جستان داده آشتی خواستند و شهر بدیلمستان سپردند . جستان احمد بن عیسی در آنجا گزیده خویشتن را کوکبی هفت قزوین کردند . (۸)

(۷) نسخه اصل و یک، آن اسفندیار - چون این نسخه شماره صفحه

دارد از این پس هر جا به آن بریم شماره صفحه قیام جواب بگرد .

(۸) نسخه اصل و یک، ابن اسفندیار و ریخ ضری حوادث سال ۲۵۲ -

از نوشته های ضری و لادری چنین بر می آید که ابن کوکبی که او را

حسن بن حسن بن احمد گشاده خویش داعی مستقی و در نیمه ن برق